



کلمستان



سفرنامه و عکس‌های
 تاجیکستان، آذربایجان
 و گرجستان



۱۳۷۰



منصور ضابطیان



چند روزی دیر رسیده‌ام اما هور می‌شود رد پای بورور را همه‌جا دید در همان سال‌ها پروارهای ورودی که پر است از سرهایی که به زبان روسی و گویش فارسی «بورور مارک» می‌گویند

تا حیک‌ها حش بورور را دورور پیش در پایتخت برگزار کرده‌اند و برعکس ما که بورور را در خانه‌ها حس می‌کنیم، آنها به ورزشگاه شهر می‌روند و تا می‌تواند می‌رسد و می‌حواسد و می‌رقصد حتی رییس جمهورشان، محترم امامعلی رحمان، هم پای ثابت این برن و نکوب بوروری ست

ار بورور که نگدریم، بهار و شکوفه‌هایش از همان فرار شهر خودمایی می‌کند شکوفه‌های نادام و سیب و آلو، سفشه‌هایی که دوشسه را فرش کرده‌اند و ترکیبی از سیم و نم نارن

چمدانم را از روی ریل برمی‌دارم و بیس جمعیتی که برای استقبال از مسافران آمده‌اند دسال «علی‌شیر» می‌گردم از او فقط به انداره‌ی عکس پروفایل

واتسپش تصویری در دهی دارم و البته او هم مرا به انداره‌ی همان یک عکس در خاطر سپرده است. علی‌شیر را دو-سه هفته پیش از سفر در اینترنت پیدا کرده بودم و فقط از او اطلاعاتی درباره‌ی کشورش می‌خواستم، اما او شب به شب که چت می‌کردیم پیش‌تر رفت و مهربانی دانی تاحیک‌ها را اثبات کرد. توصیه کرد بولم را برای گرفتن اتاقی در هتل حرام نکم و یک آپارتمان اجاره کنم. فکر خوبی بود و علی‌شیر ایجا و آنجا سپرد تا سرآخر آپارتمان خوبی توی یکی از محله‌های خوب دوشسه-بردیک حیاناں حیام-پیدا کرد.

بین جمعیت علی‌شیر را پیدا می‌کنم. مثل عکسش حدی است و لحد نمی‌رند. انگار لحدش را توی قلش حس کرده و دوست ندارد بشاند روی لش سلام و علیکی می‌کیم و نمی‌دانم باید به رسم خودمان یا او روبوسی کنم یا نه. اما او پیشقدم می‌شود و گونه‌اش را روی گونه‌ام می‌گذارد.

بعد هم در حرکتی تهاجمی، دسته‌ی چمدانم را از دستم چنگ می‌رند و نمی‌گذارد خودم چمدانم را بیاورم. وقتی از او می‌خواهم که نگذارد خودم بیاورمش، می‌گوید: «شمو مهمن محترم هستیدا».

تاحیک‌ها همه‌ی «آ»های کشیده‌ی فارسی را تبدیل به یک «اُ» می‌مایم می‌کند و همین کلام‌شان را در نظر ما نمکین و شاعرانه حلوه می‌دهد. مثلاً به تاحیکستان می‌گوید تُحیکسُتُن یا به ایران می‌گوید ایژُن. همان‌طور که به مهمان می‌گوید مهمن و به شما می‌گوید شمو.

«علی‌شیر» کلاس آموزش زبان را از همان توی تاکسی شروع می‌کند، درباره‌ی اسمش توضیح می‌دهد: «شیر یک حیون کلاں و شُح است. مُو یک شیر دیگر هم دُریم که از حیون می‌گیرند و می‌بوشند.» می‌حدم و می‌گویم ما یک شیر دیگر هم داریم که از آن آب می‌آید. چشم‌اش گرد می‌شود و می‌گوید: «عجیبا! ما به آن می‌گوییم وُدا پیروود روسی است.»

تاکسی ما را کنار حیاطی پر از شکوفه‌های گیلاس پیاده می‌کند. علی‌شیر همچنان نمی‌گذارد چمدانم را خودم بیاورم. صاحب‌خانه حامی است حدوداً چهل ساله و بسیار محترم. دل‌رحانم که حدان است و قد بلندش در آن لباس بلند ریا، کشیده‌تر به نظر می‌رسد. روسری‌اش را طوری به سر بسته که موهایش

معلوم نیست اما مثل دیگر زبان مدهنی تاحیکستان، حساسیتی روی گردن و شانه‌هایش ندارد.

تربیک و حوش آمد می‌گوید و به علی‌شیر می‌گوید از بعد از ظهر منتظر برادرش بوده^۱ چند روزی طول می‌کشد که بهمم مطور تاحیک‌ها از برادر، «دوست» است و مطور دلبر هم از برادر علی‌شیر، من بوده‌ام^۱.

آپارتمان را شی حدوداً ۲۸ دلار اجاره کرده‌ام. یک اتاق شیمس دارد و یک اتاق حواب یک حمام و دستشویی و یک آشپزخانه با امکانات موحود حای راحتی ست مخصوصاً که نا چند دقیقه پیاده‌روی می‌رسم به حیاناں اصلی

